بسم الله الرحمن الرحیم

سلسله جلسات هفتگی **تحلیل مسائل روز کشور با نونگاه انقلاب اسلامی ایران**

جلسه هشتم: **چرا برخی تجمعات خیابانی دارد رادیکال می‌شود؟**

با ارائه: **حجت الاسلام محسن خاکی**



کاهش جمعیت و تندشدن زبان تجمعات

این روزها، در ادامه رفت‌وآمد به شهرستان‌های مختلف، در تجمعات حضور پیدا می‌کنم. دو شب پیش هم در تجمع شهر خودمان بودم. آدم می‌بیند اتفاقی در تجمعات در حال رخ‌دادن است :**احساسِ به‌حساب‌نیامدن و نادیده‌گرفته‌شدن، و در نتیجه تند و رادیکال‌شدن فضای برخی تجمعات**؛ انگار ما هویجیم و به حساب نمی‌آییم.

این تندشدن و علت آن، یعنی احساسِ بازی‌داده‌نشدن در ساختارهای سیاسی، هم‌زمان شده است با اتفاق دیگری :**کم‌شدن تعداد شرکت‌کنندگان در تجمعات خیابانی**.

البته همین تعدادِ کاهش‌یافته نسبت به دوران جنگ، همین الان هم در تاریخ انقلاب اسلامی بی‌نظیر است. در مقایسه با جنبش‌های منطقه خودمان یا حتی جنبش‌های متعارف مدنی جهان نیز بی‌نظیر است.

شما در فرانسه، هفت ماه حضور خیابانی مستمر و هرشب را ندارید. مثلاً جنبش جلیقه‌زردها وقتی چهار، پنج ماه ادامه پیدا کرد، هفته‌ای یک بار بود؛ از یک شنبه تا شنبه بعد می‌آمدند. همان یکی، دو ماه اول هم پرشور بود و بعد افت می‌کرد. آن تظاهرات پرشور به تجمعاتی پایدار تبدیل می‌شد.

وقتی به اعتصامات حویجه عراق، پیش از خیزش داعش، نگاه می‌کنید، می‌بینید نهایتاً فرایندی یک‌ماهه یا یک‌ماه‌ونیمه بوده است، آن هم با تزریق مالی سنگین جریان امارات و سعودی. یعنی با پول‌پاشی می‌توانستند در مناطقی محدود از شمال عراق، مشخصاً منطقه حویجه، حدود یک ماه یا یک ماه و نیم اعتصاب راه بیندازند.

در کشور خودمان هم، در اعتراضات مدنی یا شبه‌مدنی ـ فعلاً کاری به خشونت‌آمیزبودن یا درست و غلط‌بودنشان ندارم ـ مثلاً با سال ۸۸ مواجه بودیم. آن زمان تهران بودم و تجربه‌اش را دارم. همه ما هم در تاریخ انقلاب دیده‌ایم: یک اعتراض حدوداً ده‌روزه، پرشور و جدی، با حضور بخش قابل‌توجهی از مردم.

بعد از آن نمازجمعه معروف آقای شهید، جمعیت به‌شدت افت می‌کند. مثلاً جمعیت ۳۰۰، ۴۰۰ هزارنفری روز ۲۵ خرداد دیگر مطلقاً تکرار نمی‌شود. به جمعیت‌های چند هزارنفری می‌رسیم و بعد، با فاصله‌ای دو، سه‌ماهه، حرکت عملاً به رفتارهای مخرب و ضدمدنی تبدیل می‌شود. آنجا دیگر **امتداد کار مدنی در مقیاس گسترده، جغرافیای گسترده و با استمرار زمانی بالا** را ندارید.

حالتی که الان در ایران داریم، در تاریخ انقلاب خودمان، جنبش‌های معاصر منطقه و نمونه‌های رقبای اروپایی‌مان تقریباً بی‌نظیر است. بهتر است بگویم کم‌نظیر؛ چون کشورهایی بوده‌اند که به دلایلی خاص، در بازه‌هایی چنین چیزی را تجربه کرده‌اند. اما واقعاً می‌توان گفت **این حضور، حتی در همین حدود فعلی، ممتاز است.**

این حضور، در روزهای بعد از جنگ، مخصوصاً تا پیش از آتش‌بس اول ـ منظورم همان ۴۰ روز اول است ـ بیش از ۵۰ درصد مردم ایران را درگیر کرده بود. این یک رکورد تاریخی است که بیش از ۵۰ درصد مردم را وارد ماجرای خیابانی کرده‌ای.

حدود چهارپنجم مردم، یعنی اعداد ۷۵، ۶۷، ۸۰، حامی این تجمعات و ادامه آن بودند. تجمعات با پشتیبانی عمومی جدی و حضور بسیار جدی جریان داشت.

هرچه جلوتر آمده‌ایم، می‌بینیم جمعیت حاضر در تجمعات آرام‌آرام کمتر می‌شود و از طرف دیگر، شعارها رادیکال‌تر می‌شود. تجمعات از لحاظ کیفی رشد کرده‌اند. واقعاً می‌بینیم که **مطالبات و شعارها هر دو کیفی‌تر شده و از حالت کلی بیرون آمده‌اند.**

از مطالبه و شعارِ انتقام بگیرید، به این رسیده‌ایم که در سیاست خارجی چه کنیم، در عرصه نظامی چه کنیم و حتی چه اصلاحات داخلی‌ای انجام بدهیم.

اما این افزایش کیفیت و کاهش کمیت، با ویژگی دیگری هم‌زمان شده است :**تند و رادیکال‌شدن برخی تجمعات** .عرض نمی‌کنم همه تجمعات.

هم تجربه زیسته من به‌عنوان مبلغ، در این مدت که فکر می‌کنم ۲۴۰ و چند روز شده است، نشان می‌دهد این اتفاق جدی بوده، و هم مطالعات موجود در میدان این را نشان می‌دهد. نمی‌توانیم بگوییم هیچ اتفاقی در کف تجمعات نیفتاده است.

بعضی مثال‌ها به ذهنم می‌آید و واقعاً آن‌ها را قورت می‌دهم؛ تردید دارم بگویم یا نگویم. چهره‌هایی که برخی از شما می‌شناسید، در این شب‌ها و روزها، از طریق ارتباط مستقیم یا غیرمستقیم، مطالبی برای من فرستاده‌اند یا من مطالبی برایشان فرستاده‌ام که نگران می‌شوم.

چهره‌ای که تا چند ماه پیش به گفت‌وگو با دولت قائل بود، الان زبان به طعن گشوده است. بعضی جاها متأسفانه زبان به لعن هم گشوده می‌شود .**مطالبات کیفی‌تر شده‌اند، اما زبان مطالبات تندتر شده است.**

خالص‌سازی و فرسایش امکان گفت‌وگو

این مسئله، آن سؤال همیشگی را دوباره زنده می‌کند: آیا مجبور به خالص‌سازی هستیم؟ آیا باید دنبال حذف‌کردن، زدن و بالا و پایین‌کردن برویم؟ این ماجرا واقعاً چگونه است؟

پدیده خالص‌سازی در رفتار سیاسی بعضی جناح‌های ایران بسیار پررنگ بوده است؛ حتی در جهت غیرانقلابی آن. حتماً پروژه معروف **عبور از خاتمی** را به یاد دارید. امیدوارم جوان‌ترهای جمع درباره‌اش شنیده باشند؛ بزرگ‌ترها هم حتماً به یاد دارند.

در دولت دوم آقای خاتمی، احزابی مثل حزب مشارکت، که به لحاظ قانونی منحل شده است، عملاً پروژه عبور از خاتمی را کلید زدند.

همان خاتمی که قرار بود عبور از جریان محافظه‌کاری مذهبی، جناح راست و آقای هاشمی را با نوعی حرکت مدنی در کشور پیش ببرد، به بیان عده‌ای تبدیل به ترمز و مانع شد. گفتند دیگر نمی‌توانی پروژه اصلاحات را جلو ببری و باید با تو مبارزه کنیم.

کار به افتضاح‌هایی کشید که احتمالاً در آخرین دیدار آقای خاتمی با دانشجویان دانشگاه تهران در روز دانشجو به یاد دارید؛ چه بددهنی‌ها و توهین‌هایی نسبت به این بنده خدا اتفاق افتاد.

آقای خاتمی در ایران چهره سیاسی نرم و آرامی شناخته می‌شود. کاری به نگاه متأسفانه به‌شدت لیبرال ایشان ندارم؛ اما آدم آرامی است. همان آدم آرام هم آخر جلسه به هم ریخت و گفت کاری نکنید بگویم بیرونتان بیندازند؛ آدم باشید. به چنین بیان‌هایی رسید.

نکته من این است که **تندیِ کلامی و رفتاری می‌تواند حرف حساب ما و کیفیت تعامل ما را تحت‌الشعاع قرار بدهد** .اگر نتوانیم با هم تعامل کنیم، کار پیش نمی‌رود.

اگر قرار است با حرکت جمعی، اجتماعی و همگانی مسیر را جلو ببریم، نمی‌توانیم بی‌تفاوت بگوییم حالا فحشی هم دادند؛ این به رئیس‌جمهور فحش داد، آن به دیگری فحش داد، این‌طور شد دیگر.

چند شب پیش عزیزی کلیپی برایم فرستاد که دختر جوانی جلوی جمع ایستاده بود. داریم درباره همین پدیده صحبت می‌کنیم؛ باید کمی حوصله کنیم و ببینیم چرا چنین اتفاقی می‌افتد.

حاج‌آقای مهدوی را احتمالاً می‌شناسید. ایشان شاید بیش از همه ما با نهج‌البلاغه انس داشته باشد و به نهضت نهج‌البلاغه‌خوانی هم معروف است. فقط یک بار توفیق داشتم در جلسه‌ای مفصل با ایشان گفت‌وگو کنم.

چند شب پیش کسی پیامی برایم فرستاد. یکی از روایتگری‌های من بود که در آن، با ارجاع به بحثی از شاهنامه، گفته بودم وقتی می‌خواهیم به مسئولان تذکر بدهیم، باید درست تذکر بدهیم :**سفت، محکم و جدی؛ از حق کوتاه نیا، اما درست و مؤدبانه تذکر بده.**

ایشان لطف کرده و زیر آن نوشته بود که من خودم مبلغ هستم و کارم جهاد تبیین است، اما تا الان جهاد تبیینی با این دقت، نقطه‌زنی و چارچوب‌مندی ندیده‌ام؛ تعبیری از این جنس.

برایم سؤال می‌شود که چرا این حرف باید به چشم آقای مهدوی بیاید؟ ایشان با نهج‌البلاغه و کلام حضرت امیر مأنوس است .**آیا به نقطه‌ای نرسیده‌ایم که فشار عصبی، بیش از توجه به رساندن حرفمان، ما را به پرتاب‌کردن حرفمان وادار می‌کند؟**

این چه زمانی نگرانم می‌کند؟ وقتی بعد از تجمعات، مکرر در معرض سؤال‌های مردم قرار می‌گیرم. مثلاً ۵۰ دقیقه یا یک ساعت صحبت می‌کنیم و بعد، دو ساعت ما را برای گپ‌وگفت نگه می‌دارند.

این خشونت کلامی را می‌بینم و در پس آن، احساسی نهفته است که می‌خواهم درباره‌اش صحبت کنم :**احساس نادیده‌انگاشته‌شدن و در نتیجه، بازی‌داده‌نشدن.**

سه لایه تحلیل و چهار سوی مسئله

وارد همان سه لایه‌ای شویم که همیشه با هم مرور می‌کنیم.

در **لایه ایدئولوژیک**، دین و دستگاه اندیشه‌ای ما درباره این مسئله چه می‌گوید؟ در **لایه نهادی**، چارچوب‌های فعلی ایران تا چه اندازه می‌توانند این مسئله را پشتیبانی کنند یا مانع آن شوند؟ در **لایه تکنیکی**، از لحاظ فنی اوضاعمان چگونه است؟

این سه لایه را در شرایطی بررسی می‌کنیم که چهار اتفاق از چهار طرف در حال رخ‌دادن است. من از زاویه نگاه خودم چهار مورد را می‌گویم؛ ممکن است شما وجوه دیگری هم اضافه کنید.

یک جریان، در میان همان کسانی که در خیابان ایستاده‌اند و از حقوق نظامی و اقتصادی کشور دفاع می‌کنند، حرفش را می‌زند. خود منِ کمترین هم به‌عنوان یک بچه‌طلبه حرفم را می‌زنم، اما می‌بینم خیابان به‌اندازه کافی آن را جدی نمی‌گیرد.

مرتب خواهش می‌کنم :**پلاکارد دست بگیرید؛ فقط پرچم تکان ندهید. در کنار اصلاحات امنیتی، درباره اصلاحات اقتصادی هم حرف بزنید.**

مردم، در خیابان جنگ را در کنار زندگی ببینید و شعارهای زندگی‌ساز را سر دست بگیرید. اصلاً عنوان چارچوب تحلیلی ما از زمان جنگ به این طرف، **جنگ برای زندگی** بوده است؛ اینکه اصلاحات اقتصادی و پیشروی‌های نظامی چگونه می‌توانند مکمل هم باشند.

اما می‌بینم در همین بدنه ایستاده در میدان، این بحث به‌اندازه کافی پشتیبانی و دیده نمی‌شود. آدم‌ها همچنان دوست دارند همان شعارها را بدهند؛ هیجان حاکم است.

در این فضایی که با هیجان روبه‌رو هستیم، سه اتفاق دیگر هم می‌افتد. یکی این است که همین جمعیت احساس می‌کند دولت او را نمی‌بیند و روزبه‌روز تندتر می‌شود.

یکی از مخاطبان نوشته است: وقتی مطالبات شنیده نمی‌شوند، زبان مردم تند می‌شود. نمونه‌های زیادی از این موضوع، به‌خصوص در خوزستان، دیده‌ایم. باوری میان مردم وجود دارد که تا زبانت تند نشود، کسی صدایت را نمی‌شنود.

به اداره‌ای می‌روی و درست و منطقی اعتراض می‌کنی که نوبت ماست یا چنین مشکلی وجود دارد؛ ترتیب اثر نمی‌دهند. اما وقتی صدایت را بالا می‌بری، فضا را متشنج می‌کنی و داد و قال راه می‌اندازی، طرف می‌آید و ترتیب اثر می‌دهد، چون نمی‌خواهد فضا را به هم بریزی.

عده‌ای از ما در ناخودآگاهمان چنین باوری پیدا کرده‌ایم :**بگذار فحش بدهم، صدایم را بالا ببرم و تند شوم تا صدایم را بشنوند.**

بلافاصله هم مستمسکی قرآنی می‌آوریم: لاحبجه من القول؛ خدا دوست ندارد کسی زبان به بدگویی بلند کند. لا من ظلم؛ مگر کسی که مورد ظلم قرار گرفته است. لابله الجهر من القول الا من ظلم.

حالا من به لحاظ اجتماعی احساس می‌کنم مورد ظلم قرار گرفته‌ام، پس صدایم را بالا می‌برم و این را توجیه رفتار خودم می‌دانم.

سؤال این است: ما به لحاظ علّی و معلولی می‌فهمیم که این اتفاق می‌افتد؛ بله، دارد اتفاق می‌افتد. اما **آیا موجه است؟**

رابطه علّی، توجیه اخلاقی نیست

عرض من از این نقطه شروع می‌شود :**بلندکردن صدا در اثر نادیده‌انگاشته‌شدن، رابطه‌ای علّی و معلولی دارد؛ اما هر رابطه علّی و معلولی، توجیه نیست.**

اگر کسی بگوید دزدی کرده‌ام و بپرسیم چرا، پاسخ بدهد گرسنه بوده‌ام، حد را از او برمی‌داریم. اگر گرسنه بوده یا دری که از آن وارد شده قفل نداشته و صاحب‌خانه در را باز گذاشته بوده، این‌ها باعث می‌شوند حد دزدی ساقط شود.

الان اگر کسی بگوید برویم با کسانی که در خیابان خشونت زبانی دارند برخورد خشن کنیم ـ چون در بعضی شهرها چنین چیزی پیش می‌آید ـ بزنیم توی دهانشان، جمعشان کنیم، توی گونی بیندازیم و از تجمعات حذفشان کنیم، می‌گویم نه.

چارچوب احکام اسلامی و دستور حضرت امیر، که خواهم خواند، این است که در شرایط اضطرار، اگر کسی به‌ناحق صدایش را بلند کرد، باید مسئله را درست دید.

فحش‌دادن به رئیس‌جمهور حرام شرعی، ممنوع عقلی و ممنوع اخلاقی است و از نظر فایده هم فایده‌ای ندارد . اما اگر کسی در چنین شرایطی به رئیس‌جمهور فحش داد یا زبانش را نسبت به دولت و مسئولان تند کرد، آیا نهاد نظامی و انتظامی حق دارد او را جمع کند؟ نه.

چرا؟ شبیه قصه دزدی است که گرفته‌ای و گرسنه بوده، یا تو در را باز گذاشته‌ای و خودت هم اشتباهی کرده‌ای. دست چنین کسی را قطع نمی‌کنند. دست دزد جری را قطع می‌کنند؛ کسی که سیر بوده، خانه قفل داشته، قفل را شکسته و با تعمد به حق دیگری تجاوز کرده است.

البته **این را برای تقریب به ذهن تشبیه کردم، نه به‌عنوان استدلال فقهی** .در فقه تمثیل نداریم؛ نمی‌خواهم بگویم چون حکم در آنجا چنین است، پس اینجا هم همان حکم را دارد.

اما فقه سیاسی اسلام در این زمینه چه می‌گوید؟ سه حکم داریم که برایمان روشن می‌کنند: وقتی حکمران کلام مردم را نشنیده و مردم از سر خشم صدایشان را بلند می‌کنند، **تکلیف او شنیدن و سپس چاره‌جویی برای جلوگیری از تکرار این وضعیت است؛ حق برخورد ندارد.**

اصحار؛ آوردن عذر به میدان عمومی

یکی از این حکم‌ها، **اصحار** است. اصحار از صحرا می‌آید؛ یعنی به علن آوردن، به میدان باز و گشوده آوردن.

حضرت امیر در نامه ۵۳ به مالک می‌فرماید: فصحر لهم عذرک.

مالک، اگر مردم در مسئله‌ای به تو گمان بد بردند، عذرت را برای آن‌ها آشکار کن و به میدان عمومی بیاور.

ودل عنک ذنونهم به اصحارک؛ این گمان‌های بدی را که مردم به تو می‌برند، کنار بزن. مثلاً می‌گویند کم آورده است، می‌خواهد در برابر آمریکا وا بدهد یا فلان کار را بکند.

چگونه این گمان‌ها را کنار بزنند؟ **نه با بستن دهان مردم؛ با آشکارکردن عذر خودش و علنی حرف‌زدن.**

چرا؟ ف ان فیذک ریاضة منک لنفسک.

این کار باعث می‌شود بر خودت سخت بگیری؛ یعنی خودت را به پاسخ‌گویی تمرین می‌دهی. هیچ‌کس از پاسخ‌گویی خوشش نمی‌آید. همه دوست داریم کار کنیم، به هیچ‌کس جواب ندهیم و دیگران هم چیزی نگویند. قدرت هم که انحصارطلب است.

اگر در مقام قدرت، قاعده اصحار را رعایت کنی، یعنی بیرون آمده‌ای و با مردم حرف می‌زنی. وقتی از برج عاجِ پاسخ‌گونبودن به میدان پاسخ‌گویی می‌آیی، اولاً داری بر نفست سخت می‌گیری و آن را ادب می‌کنی.

و رفقاً به رعیتک؛ این کار نوعی مهربانی و نرمی نسبت به مردم توست. داری به آن‌ها محبت می‌کنی.

بعد چه می‌شود؟ وذارا تبلغ به حاجتک من تقیمه الحق.

وقتی عذرت را به میدان آوردی و آشکار مطرح کردی، گمان‌های بد مردم را کنار می‌زنی. خودت را پایین می‌آوری و با مردم حرف می‌زنی؛ نه اینکه شأن خودت را پایین بیاوری، بلکه از برج عاج پایین می‌آیی. مردم که ولی‌نعمت‌اند.

این کار نمی‌گذارد خیال، کبریا و غرور تو را بگیرد، آقای حکمران.

تو به مردم نیازی داری. مگر نمی‌خواهی سیاستی را پیش ببری؟ مثلاً دولت مستقر می‌خواهد به مردم بگوید پای سیاست حذف ارز ترجیحی یا آزادسازی قیمت بنزین بایستند. به نظر من این سیاست‌ها غلط است، اما فرض کنیم دولت می‌خواهد مردم را با آن‌ها همراه کند.

این همان حاجتی است که می‌خواهی مردم را بر پای آنچه حق می‌دانی نگه داری .**تقویم یعنی به‌پاداشتن** .مردم چگونه با تو همراه می‌شوند؟ وقتی زمینه ارتباطشان با تو، اعتماد باشد.

عذری که در پیشگاه مردم می‌آوری، این نیاز تو را که مردم با سیاست‌هایت همراه شوند، به سرمنزل مقصود می‌رساند.

اگر این کار را نکنی، نیازت به مقصود نمی‌رسد و خودت در سایر سیاست‌گذاری‌های اجتماعی هم گرفتار می‌شوی. بعد شکایت نکن که چرا مردم همراه ما نیستند و وقتی پروژه‌ای را شروع می‌کنیم، پای آن نمی‌آیند.

با پخش مکرر کلیپ‌های ایران من، ایران من در شبکه‌های صداوسیما، کار پیش نمی‌رود .**چیزی را که باید گفت‌وگوی مردم و مسئولان حل کند، چیز دیگری حل نمی‌کند.**

از مطالبه هیجانی تا واسطه‌گذاری برای خاموش‌کردن خیابان

تا اینجا به سه رکن ماجرا اشاره کردم. رکن اول، امثال منِ بیچاره‌اند که به مردم حاضر در میدان می‌گوییم در کنار شعار بزن که خوب می‌زنی، شعار اقتصادی و مطالبه هم سر دست بگیرید.

می‌بینم مردم هیجان بیشتری می‌طلبند و پای این حرف نمی‌آیند. وقتی هیجان غالب شد و حرف حساب به میدان نیامد، عده‌ای احساس می‌کنند این‌ها فقط حرف هیجانی است. دولت هم می‌گوید با حرف‌های هیجانی شما چه کنم؟ مرتب می‌گویید بزن که خوب می‌زنی و دهان آمریکا را سرویس کن؛ چگونه این کار را بکنم؟ خود دولت هم که ایده‌ای ندارد.

بعد عده‌ای رادیکال می‌شوند و می‌گویند حالا که دولت نمی‌خواهد حرف ما را بشنود، بگذار فحش بدهیم تا بشنود.

در مقابل، ممکن است عده‌ای در دولت بگویند این‌ها **اقلیت افراطی** هستند، نمی‌خواهیم صدایشان را بشنویم و اصلاً قابل گفت‌وگو نیستند.

گروه چهارمی هم دلش می‌سوزد و می‌گوید کاری کنیم که نه سیخ بسوزد و نه کباب. تصورشان این شده است که خیابانی‌ها حرف منطقی ندارند و دولت هم گوش شنوا ندارد و آن‌ها را افراطی و غیرقابل گفت‌وگو می‌داند.

می‌گویند برویم لیدرهای تجمعات را دعوت کنیم. این‌ها اتفاقاتی است که واقعاً رخ داده است. لیدرها را دعوت کنیم و بگوییم بزرگواران، ما شما را توجیه می‌کنیم؛ وقتی توجیه شدید، بروید تجمعاتتان را جمع کنید. این کارها را نکنید، این شعارها را ندهید و تریبون را به هر کسی نسپارید.

یعنی **حلقه واسطی بگذاریم و آن را توجیه کنیم تا سپر بلای جمع‌کردن صدای خیابان شود** .این هم یک حالت است.

خیابان به‌عنوان بخشی از صحنه سیاست‌ورزی

ممکن است مبنای فکری کسی این باشد که در انقلاب اسلامی، بنا نبوده توده مردم درگیر امر سیاسی شوند. یعنی فصل شوراهای قانون اساسی را قبول نداشته باشد، اصل ۲۷ را قبول نداشته باشد و نپذیرد که مردم می‌توانند هر روز، هر صبح، هر شب و هر غروب، درباره هر مسئله کشور، طبق اصل آزادی تجمعات در خیابان جمع شوند و نظرشان را بگویند.

منظور، فقط بیان فردی نیست؛ **آزادی بیان اجتماعی، گروهی و سیاسی** است.

یکی از مخاطبان نوشته است: اصلاً آوردن سیاست کلان مملکت به کف خیابان، در زمانی که حکومت قانونی و شرعی وجود دارد، منطقی است؟

از نظر قانون اساسی منطقی است؛ از نظر بنیان‌گذاران انقلاب منطقی است؛ از نظر رهبران انقلاب هم منطقی است.

گفت‌وگوی سیاسی، توصیه سیاسی، تحلیل سیاسی و اتمام حجت سیاسی در کف خیابان معنا دارد. خیابان، مانند صندوق رأی، شوراها و جلسات صنفی، بخشی از صحنه سیاست‌ورزی است؛ همان‌طور که مدرسه هم بخشی از این صحنه است.

این حق شامل همه مردم می‌شود؛ موافق و مخالف.

در جلسات تدریس سند مواضع حزب جمهوری اسلامی، در بخش احزاب مخالف و احزاب متضاد با نگاه انقلاب اسلامی، مفصل توضیح داده‌ایم که آزادی احزاب برای بیان مخالفتشان، چه احزاب غیراسلامی و چه احزاب ضداسلامی، در نظام اسلامی تا کجاست. مواضع سیاسی حضرت آقا، آقای بهشتی، شاگردان امام و خود حضرت امام را آنجا بررسی کرده‌ایم.

ما این امکان را فراهم می‌دانیم. فتنه و اغتشاش هم که همیشه ممکن است.

چهار رویکرد در مواجهه با خیابان

این چهار رکن را در نظر بگیرید: کسی که می‌خواهد خیابان گفتار منطقی‌تری پیش بگیرد و می‌بیند افراد کمی این کار را می‌کنند؛ تعداد بسیار کمی که تجمعات را رادیکال می‌کنند و به بی‌ادبی، توهین و تهدید می‌کشانند؛ کسانی در دولت که ممکن است بگویند چه کسی گفته باید با خیابان گفت‌وگو کنیم؟ اصلاً چنین چیزی مبنای فکری من نیست.

وقتی می‌گویم دولت، منظورم می‌تواند کلیت حاکمیت باشد؛ شعام یا هر جای دیگری.

گروه چهارم می‌گوید شاید این مبنای فکری من هم نباشد، اما با راه‌حلی که نه سیخ بسوزد و نه کباب، مسئله را حل کنیم؛ **راه‌حلی تکنیکی، نه واقعی** .با عده‌ای گفت‌وگو کن و آن‌ها را واسطه قرار بده تا صداها را جمع کنند.

این کارها را هم کرده‌اند و تلاش‌های جدی‌ای صورت گرفته است. فکر می‌کنم دو هفته پیش، سخنگوی وزارت کشور مصاحبه کرد و گفت اقلیتی در خیابان شعارهای رادیکال می‌دهند؛ ما تلاش کرده‌ایم، برخی لیدرهای تجمعات را دعوت کرده و با آن‌ها گفت‌وگو کرده‌ایم.

اما ایشان به این نکته اشاره نکرد که **مسئولان حکومت دقیقاً کجا آمده‌اند و مستقیم با مردم گفت‌وگو کرده‌اند؟**

تفاوت گفت‌وگوی عمومی با رسیدگی به مشکلات شخصی

باید تعبیر اصحار را از دستور دیگری که حضرت امیر در نامه به مالک می‌دهد، جدا کنیم. آنجا می‌فرماید وقتی را کنار بگذار، بنشین و درد دل‌ها و شکایت‌های مردم را بشنو:

وجعل لذو الحاجات منک قسما تفرغ لهم فی شخصک.

کسانی به تو نیاز دارند. مثلاً در خوزستان، جمعه‌ها بعد از نمازجمعه، به دعوت حاج‌آقای موسوی‌فرد، مسئولان ادارات می‌آیند و درد دل مردم را می‌شنوند. این مربوط به **ذوالحاجات** است؛ کسی که در مسکن، فرمانداری یا جای دیگری مشکلی دارد. این برای حل مشکل است، نه برای چالش‌های کلان اجتماعی.

و تجلس مجل عامله الذی خلق.

بعد حضرت تعبیری می‌آورد:

تقدس امیفها حقه من حقه، لایخ حقه من القضیه غیر متتعت.

این همان جایی است که دستور می‌دهد اگر کسی نیاز شخصی داشت، بخشی از هفته‌ات را بدون پاسبان و حاجب به پاسخ‌گویی به نیازهای شخصی مردم اختصاص بده.

پس به لحاظ اندیشه اسلامی، **سه دستور جداگانه** داریم. باید دقت کنیم؛ گاهی این‌ها را با کم‌دقتی می‌خوانند. بعضی از هم‌لباس‌های من هم چنین کم‌کاری‌ای می‌کنند و دوغ و دوشاب با هم مخلوط می‌شود.

دستور اول، **بیان و گفت‌وگوی آشکار و علنی با توده مردم درباره مسائل عمومی سیاسی و اجتماعی** است؛ همان دستور اصحار.

دستور دوم برای **ذوالحاجات، یعنی کسانی است که نیاز و مشکلی دارند** .خودت باید بیایی، بنشینی و به آن‌ها رسیدگی کنی. در ادارات مفهومی داریم به نام دیدار مردمی: دیدار مردمی مدیرکل صنعت و معدن، مدیرکل آموزش‌وپرورش یا فرماندار که هر هفته برگزار می‌شود.

این با دستور اول متفاوت است .**دستور دوم برای حل مسائل شخصی مردم است.**

آزادی انتقاد از رهبران

دستور سوم چیست؟ **آزادی انتقاد از رهبران**.

آیا ما ملت مسلمان حق داریم رهبرانمان را نقد کنیم و بگوییم در فلان جا اشتباه می‌کنی یا نباید فلان رفتار را مرتکب شوی؟ آیا چنین اجازه‌ای داریم؟

آزادی انتقاد از رهبران در اسلام یک دگم است؛ یعنی سیاستی تخلف‌ناپذیر است .هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید به دلیل شرایط جنگی، شرایط چالش‌زا یا درگیری‌های امنیتی، اجازه نقد حکمرانان را نمی‌دهم.

می‌گوییم آیا حاکمان حق دارند شرایط فوق‌العاده اعلام کنند و بگویند به دلیل این شرایط، روزنامه‌ها تعطیل، حکومت نظامی برقرار و تجمع بیش از چند نفر ممنوع؟

می‌دانید که در قانون اساسی ما، برقراری حکومت نظامی ممنوع است، مگر با تصویب دوسوم مجلس؛ یعنی فرایندهای سخت قانونی دارد. امتداد آن هم بیش از یک ماه ممنوع است، مگر با شرایطی دیگر. تقریباً به محال تعلیق شده است.

قانون اساسی ما اجازه نمی‌دهد کشور به وضعیتی برود که مثلاً مانند مصر، فکر می‌کنم ۳۸ سال در حالت فوق‌العاده باشد. ۳۸ سال حالت فوق‌العاده یعنی کسی به دنیا آمده، بزرگ شده و به میان‌سالی رسیده است. من ۳۷ سال دارم؛ یک سال بیشتر از سن من، آن کشور در حالت فوق‌العاده بوده است. نمی‌شود.

نکته سوم، هم تصریح آقای شهید است و هم تصریح حضرت امام. در نامه‌ای که امام به گورباچف می‌نویسد، می‌گوید ما ملتی هستیم که حکمرانش در مسجد به مردم گفت اگر از مسیر اسلام پایم را کج بگذارم، چه می‌کنید؟ عرب صحراگردی از آخر مجلس بلند شد و گفت با همین شمشیر کج عربی راستت می‌کنیم.

این مربوط به خلیفه دوم، عمر، است. ما که مثلاً ارادت ایدئولوژیک به جناب عمر نداریم؛ اما امام می‌گوید **حکومت اسلامی یعنی این** .امام این را به گورباچف و شوروی افتخار می‌کند و می‌گوید ما چنین هستیم.

نظام کمونیستی شما دهان‌ها را می‌بست و توی دهان می‌زد. نظام‌های غربی هم با پول‌پاشی صداها را عملاً خفه می‌کنند و صدا به جایی نمی‌رسد.

ما سه قاعده داریم که بر اساس آن‌ها به مردم اجازه آزادانه حرف‌زدن داده می‌شود: اگر شخصاً مسئله یا مشکلی دارم، می‌توانم مطرح کنم؛ حکمران موظف است خودش را در معرض گفت‌وگوی عمومی قرار بدهد؛ و **انتقاد از رهبران آزاد است.**

این مورد سوم را اصطلاحاً النصیحة لائمة المسلمین می‌گویند. نصیحت در اینجا به معنای **خیرخواهی برای امام مسلمانان** است.

خود شاگردان حضرت امام، یعنی حضرت آقا، شهید بهشتی و آقای رفسنجانی، دست‌کم دو بار نامه تند به امام نوشته‌اند؛ تند، اما مؤدبانه. می‌گویند از باب النصیحة لائمة المسلمین این حرف‌ها را می‌زنیم. چون بر آخرت خودمان و شما می‌ترسیم، این مطالب را می‌گوییم. پدر ما، پیر ما، مراد ما و تاج سر ما هستید، اما این حرف‌ها را می‌زنیم و تکلیف این مسائل باید مشخص شود.

این سه قاعده، به لحاظ ایدئولوژیک، **حکومت اسلامی را موظف به چنین رفتاری می‌کند.**

تحمل تندی مردم و حفظ عدالت در اعتراض

دستور حضرت این است که اگر در چنین بستری گروهی از مردم تندزبانی یا خشونت کردند، باید تحمل کنی:

ثم احتمل خرق منهمی.

خرق از خرق می‌آید؛ یعنی دریدن. گاهی کسی دریده‌دهانی می‌کند و تند حرف می‌زند. عیم به معنای سختی و درشتی است و در عربی به معنای بیماری هم به کار می‌رود.

بعد می‌گوید خودت، آقای دولت، وحهمقف ذیق. سخت‌گیری و تکبر را کنار بگذار؛ دماغت را بالا نگیر و از موضع بالا با مردم صحبت نکن.

اگر با تو تند شدند، تو حق نداری با آن‌ها تند شوی .این دستور صریح است. حکومت در این شرایط اجازه ندارد کسانی را که در تجمعات حرف تند می‌زنند، توی گونی کند.

حالا سؤال: آیا چون حکومت اجازه ندارد دهان آن‌ها را ببندد یا جمعشان کند، پس کارشان درست است؟ **نخیر؛ حتماً کارشان غلط است.**

من و شما، به‌عنوان برادران ایمانی، موظفیم به آن‌ها تذکر بدهیم: باباجان، حرف فنی بزن؛ این چه طرز حرف‌زدن است؟

آن‌ها هم حق دارند به دولت بگویند موظفی حق ما را بشنوی. اما **نشنیدن حق تو از سوی دولت، اجازه خروج تو از عدالت نیست:**

ولا یجرمنکم شن قوم تعدلو.

اگر احساس می‌کنم دولت به حق من تجاوز می‌کند، حق ندارم خودم از عدالت خارج شوم. صد بار از زبان آقای شهید گفته‌ایم :**با دستمال کثیف نمی‌شود شیشه را پاک کرد .**باید در موضع عدالت بایستم و حقم را مطالبه کنم.

ماجرای عثمان؛ نقد ویژه‌خواری و بی‌حدشدن اعتراض

جالب‌ترین نمونه تاریخی این مسئله در دوران اسلامی و حکومت حضرت امیر، ماجرای عثمان است.

جناب عثمان، خلیفه سوم، جامعه را دقیقاً با همین چالش روبه‌رو کرد. از جایی به بعد، او و اطرافیانش، همان‌هایی که حضرت امیر درباره‌شان می‌گوید:

و قام معه بنو ابیه.

یعنی پسرعموها و تیره و طایفه‌اش، همراه او بالا آمدند. بعد چه شد؟ عثمان حرف مردم را نشنید. مردم به وضع اقتصادی و فسادهای اقتصادی اعتراض داشتند.

مردم مدینه بودند و از کوفه، بصره، یمن، مصر و نقاط مختلف جامعه اسلامی هم آمدند و اعتراض کردند. خلیفه پاسخ نداد. مسیر یک‌طرفه شده بود: همان است که ما می‌گوییم؛ بشنوید و چیزی نگویید.

کسانی که در خیابان بودند، احساس می‌کردند شنیده نمی‌شوند و دم‌به‌دم تندتر می‌شدند. کار به محاصره خانه عثمان و بستن آب رسید؛ تا جایی که حضرت امیر، حسنین را می‌فرستاد که برایش آب و غذا ببرید و مراقب باشید به خانه‌اش نریزند و او را نکشند.

سرانجام روزی در را شکستند، به خانه ریختند و او را کشتند .**آنچه نباید می‌شد، شد.**

بعد که حضرت امیر خلافت را به دست گرفت، ماجرای عثمان به چالش تبدیل شده بود. عده‌ای می‌گفتند خلیفه مظلوم کشته شد؛ عده‌ای می‌گفتند نه، حقش بود.

این شکاف در جامعه وجود داشت و مرتب می‌گفتند تکلیف را روشن کنید: قاتلان عثمان را باید گرفت و مجازات کرد یا نه؟ بعضی‌ها می‌گفتند نه‌تنها نباید مجازات شوند، بلکه باید جایزه هم بگیرند.

حضرت می‌گوید بگذارید اصل ماجرای عثمان را برایتان بگویم. اگر درست یادم باشد، در خطبه ۱۶۰ است:

جامعم امره.

یعنی می‌دانید کل قصه عثمان چه بود؟ **استأثر**؛ خودش و اطرافیانش شروع کردند به ویژه‌خواری، خودرأیی و ندیدن دیگران.

استیثار نقطه مقابل ایثار است. ایثار یعنی از خود گذشتن؛ استیثار یعنی برای خود کشیدن.

فساثر؛ معذرت می‌خواهم که به فارسی خودمان این‌طور می‌گویم: گند این استیثار را هم درآورد. ویژه‌خواری کرد و خیلی بد هم ویژه‌خواری کرد.

یک وقت ویژه‌خواری می‌کنی، مثلاً شبیه زمان آقای هاشمی، و بعد می‌گویی چرخ‌های توسعه لوازمی دارد؛ مدیر نداریم، باید مدیرانی بیاوریم که تولید ناخالص ملی را رشد بدهند و حالا در کنارش، در قراردادها هم باید سیبیلشان را چرب کنیم. دست‌کم سعی می‌کنی به شکلی توجیهش کنی.

یک وقت حتی این را هم نمی‌گویی؛ اصلاً با مردم حرف نمی‌زنی. استیثار کرد و گندش را درآورد.

شما چه کردید؟ **جزع کردید**؛ بی‌تاب شدید، اعتراض کردید و فشار بر شما آمد. ف اسمجالجزع؛ شما هم در بی‌تابی و اعتراضتان گندش را درآوردید و حد نگه نداشتید.

خدا نه می‌گوید او کار درستی کرده و نه می‌گوید تو حق اعتراض نداری.

و لله حکم واقع.

خدا اینجا حکم جدی‌ای برای اجرا دارد:

ف المستعثره وجازع.

هم برای مجازات کسی که استیثار می‌کند و هم برای گرفتن حق کسی که جزع می‌کند. اما **نه او حق دارد آن‌گونه رفتار کند و نه تو حق داری این‌گونه اعتراض کنی**.

خواهران و برادران من، **انباشت تخلفات سال‌های گذشته و خشم‌های فروخورده، هیچ‌کدام توجیه نیست**.

مگر بچه‌ایم که بگوییم انبار باروتی اینجا بود و حواسم نبود فندکم در آن افتاد؟ اگر انبار باروت است، توی حزب‌اللهی باید پیشرانی کنی، کنترل کنی و مطالبات مردم را به سمت درست ببری.

این را منی می‌گویم که خودم این شب‌ها و روزها در میدان هستم.

حرمت توهین و مسئولیت معترض

توهین به مقدسات اهل سنت، حرام شرعی است. وقتی فتوای صریح حضرت آقا وجود دارد، اجازه نداریم در علن به مقدسات اهل سنت توهین کنیم.

ممکن است برای بعضی اشخاص احترامی قائل نباشیم، اما بحث اینجا **توهین به مقدسات اهل سنت** است و فتوای حضرت آقا روشن است. به نظرم در جمعی مثل جمع ما، نباید نیازی به تکرار این تذکر باشد.

حکم خدا در اینجا روشن است و باید بدانیم چیست. اینکه بگوییم انبار باروت است، کار را پیش نمی‌برد.

ولا یجرمنک شن تعدل.

بدکاری دیگران نباید باعث شود از حد تقوا خارج شوید.

اعدلو؛ عدالت بورزید، که هو اقربتقوا.

پس این سه قاعده حاکم‌اند :**اصحار، اختصاص وقت برای رسیدگی به مظلومان و آزادی انتقاد از رهبران** .شهید بهشتی می‌گوید آزادی انتقاد از رهبران دگم است؛ یعنی تغییرناپذیر و حتی در شرایط جنگی هم تعطیل‌ناپذیر است.

حکومت اسلامی موظف است مراقب باشد این قواعد را به هم نزند. ما، دولت و همه مکلفیم آن‌ها را رعایت کنیم.

ظرفیت‌های قانونی و تجربه مطالبه اطلاعات

حالا به لحاظ نهادی، چه تمهیداتی در ایران برای این اتفاق اندیشیده شده است؟

اصل ۲۷ قانون اساسی، یعنی اصل آزادی تجمعات را داریم. اگر به سند مواضع حزب جمهوری مراجعه کنید، آزادی احزاب در قانون اساسی را می‌بینید؛ حتی احزاب مخالف حاکمیت، مادامی که دست به سلاح نبرند و برخلاف امنیت ملی عمل نکنند.

حالا چه رسد به احزاب و جریان‌های موافق حاکمیت که درباره نحوه اداره کشور نظر می‌دهند.

قانون مهم دیگری که داریم، **قانون شفافیت و دسترسی آزاد به اطلاعات** است. خودم زمانی بر اساس همین قانون، در اداره آموزش‌وپرورش یک استان دنبال اطلاعاتی بودم. مسئولان محترم اطلاعات را نمی‌دادند. قانون را بردیم، اعتراض قانونی کردیم، محکومشان کردیم و اطلاعات را گرفتیم.

یعنی می‌توانی این کار را انجام بدهی؛ برای شخص من پیش آمده است.

ساختارها و چارچوب‌هایی مثل اصل ۲۷، که متأسفانه هنوز به قانون تبدیل نشده، و قانون شفافیت و دسترسی آزاد به اطلاعات، این امکان را برای ما فراهم می‌کنند.

اما به لحاظ نهادی باید دقت کنیم: از دهه ۷۰ به این طرف، یعنی حدود ۳۵ سال، این **اولین تجربه گسترده جریان‌های مردمی و عمومی در خیابانی‌کردن سیاست** است. جلسه سیاست خیابان و خیابانی‌کردن سیاست را به یاد دارید؟

فراموش نکنیم این تجربه با چنین طول، عرض و عمقی در منطقه بی‌نظیر است. نمونه‌اش را در منطقه نداشته‌ایم.

اگر قرار است آن را پیش ببریم، آیا می‌توانیم به **ظرفیت‌سازی نهادی** بی‌توجه باشیم و عجله کنیم؟ عرض من این است که نه.

لحظه گذار و ضرورت نهادسازی

ما در لحظه یک گذار تاریخی هستیم .باید برای آن مبانی ایدئولوژیک، همان مبانی‌ای که در قانون اساسی آمده و دفاع شرعی دارد، ظرفیت نهادی فراهم کنیم.

اگر این ظرفیت را بسازیم، در ادامه جمهوری اسلامی، امکان ارتباط مردم و مسئولان بهتر خواهد شد. اگر نسازیم، ممکن است کسانی در ساختارهای موجود نظام بگویند ببینید این‌ها رادیکال‌اند و تندروی می‌کنند.

کتاب شهید بهشتی الان کنار دستم نیست. ایشان در جلسه‌ای با شوراهای کارگری کارخانه‌های اطراف تهران می‌گوید شما می‌دانید من از مدافعان شوراهای کارگری هستم و در شورای انقلاب از تشکیل آن‌ها دفاع می‌کنم.

هنوز زمان دولت موقت است؛ دولت بنی‌صدر رأی نیاورده و ماجرا مربوط به پیش از آبان ۵۸ است.

ایشان می‌گوید :**لطفاً تیغ مرا کند نکنید** .وقتی از جایی خبر می‌رسد که شورای کارگری کارخانه را تعطیل کرده، مدیر کارخانه را کتک زده یا به تجهیزات آسیب زده است، تیغ من در شورای انقلاب کند می‌شود. می‌گویند آقای بهشتی، بفرمایید؛ این نتیجه چیزی است که از آن دفاع می‌کردید. شورای کارگری را تحویل بگیرید.

ما مکلفیم **با پاسداری از ظرف نهادینه‌شدن این اتفاقات، امکان فنی آن را فراهم کنیم**.

چون از نظر تکنیکی، در میدان می‌بینیم که در بعضی نقاط تندروی‌هایی وجود دارد. حتماً تندروی در خیابان در اقلیت است. به نظر من، میانگین حرف خیابان واقعاً از میانگین حرف دستگاه‌های دولتی و حاکمیتی جلوتر است.

آخرین مثال، علی‌الاصول بود. دیدیم میانگین خیابان در ماجرای علی‌الاصول، بسیار به نظر رهبر انقلاب نزدیک‌تر بود تا میانگین دستگاه حاکمیتی؛ چه شعام، چه مجلس، چه دولت و چه جای دیگر. همه این را در علی‌الاصول دیدیم.

ارزیابی من به‌عنوان جزء کوچکی از کارشناسان اقتصاد سیاسی این است که واقعاً چنین است. به‌عنوان یک بچه‌طلبه هم ارزیابی فقهی‌ام این است که **خیابان الان رفتار اسلامی‌تری از حاکمیت دارد**.

حاکمیت در گفت‌وگونکردن، اصحارنکردن، آشکارنکردن عذر، وقت‌نگذاشتن برای مردم و فراهم‌نکردن آزادی درست برای بیان حرف‌ها، بسیار متهم‌تر است تا خیابان در تندروی‌هایش.

بله، خیابان هم تندروی دارد؛ اما عرب‌ها می‌گویند :**والبادی اظلم** .کسی که این چالش را آغاز کرده، جرمش بیشتر و سنگین‌تر است. به نظر می‌رسد آغازکننده این مسئله خیابان نیست، بلکه دولت است. من این را قبول دارم.

منظور از دولت هم حاکمیت در معنای کلی آن است؛ تیم مذاکره‌کننده، شعام، دولت یا هر بخش دیگر.

به نظر من، در این ماجرا **گفت‌وگوکننده‌ترین بدنه، نیروهای مسلح ما بوده‌اند** .بیشترین حجم گفت‌وگو را از آن‌ها دریافت کرده‌ایم.

عقب‌ماندگی نهادی و مسئولیت جریان‌های سیاسی

سه نکته را فراموش نکنیم. اول، نگاه ایدئولوژیکی که بر اساس سه اصل فقهی، فقه سیاسی شیعه و عقلانی، می‌گوید این اتفاق باید بیفتد.

دوم، ظرف نهادی است که حدود ۳۵، ۳۶ سال، از دهه ۷۰ و زمان وزارت اطلاعات آقای فلاحیان و دولت آقای هاشمی رفسنجانی، قفل بوده است.

اولین اعتراض‌های جدی‌مان را در تورم‌های سال ۷۳ و ۷۴، متأسفانه با خون در خیابان دیدیم؛ در اسلامشهر، مشهد و جاهای دیگر.

اگر آن زمان جریان سازندگی، کارگزاران و همین کسانی که امروز مدعی آزادی شده‌اند، تمهید کرده بودند، وضع امروز ما چنین نبود.

اگر کسانی که مجلس چهارم، پنجم و بعد مجلس ششم را در اختیار داشتند، به جای آن لمپنیسم سیاسی، تحصن و شلوغ‌کاری، می‌نشستند و این مسائل را به قانون تبدیل می‌کردند، کار پیش رفته بود. به جای توهین به مقدسات در روزنامه‌هایشان، برای تجمعات موضوع اصل ۲۷ قانون اساسی قانون می‌آوردند.

واقعاً آخرین کسانی که اجازه دارند درباره این مسائل حرف بزنند، اصلاح‌طلب‌ها و کارگزارانی‌ها و بعد از آن‌ها اصول‌گراها هستند.

امیدوارم ما با درک این چالش، کمک کنیم .**در این زمینه به لحاظ نهادی بسیار ضعیفیم** .باید کمک کنیم خیابان یک ظرف اجتماعی بسازد تا بتوانیم چارچوب‌های نهادی را بر آن بنا کنیم.

اگر چند روز دیگر قرار شد اصل ۲۷ در مجلس به قانون تبدیل شود، کاری کنیم که زبان‌های کمتری باز شود و بگویند مگر یادتان نیست این‌ها یک سال پیش در خیابان چه کردند؟

طوری رفتار نکنیم که زبان دیگران را بر خودمان دراز کنیم .حرمت امامزاده را باید متولی‌اش نگه دارد. متولیان امامزاده حاکمیت به‌اندازه کافی حرمت نگه نداشتند و نتیجه‌اش انحراف فکرشان از نگاه رهبری شد.

البته حق دارند با رهبری مخالفت کنند. رهبری هم اگر لازم باشد حکم حکومتی می‌دهد. اما آیا اینکه حق دارند، یعنی کارشان درست است؟ نه؛ حتماً از نظر ما ارزیابی‌شان غلط است.

همان‌طور که کسی که در خیابان حرف می‌زند، حق دارد حرف بزند؛ اما آیا طرز حرف‌زدنش درست است؟ نه، حتماً غلط است.

این همان چارچوب کلی‌ای است که می‌خواهم مطرح کنم.

خویشتن‌داری برای ساختن بستر پایدار اعتراض

فکر می‌کنم یکی، دو ماه است که این مسئله را به همین شکل در تریبون‌های عمومی مطرح می‌کنم و نگران آن هستم. موضوع منبر فاطمیه‌ام شده است **وحدت؛ اینکه چگونه پای قیام بایستیم.**

به پیروی از برخی استادان و بزرگانی که با تشخیص درستشان در این ایام این بحث را مطرح کرده‌اند، ما بچه‌طلبه‌ها هم احساس کردیم موضوع مهمی است. واقعاً احساس من، به‌عنوان کسی که در کف خیابان حضور دارد، این است که مسئله دارد چالش‌زا می‌شود.

خواهش می‌کنم به این یک جمله دقت کنید. بحث من را به اینکه چه کسی تند می‌رود و چه کسی کند می‌رود محدود نکنید. نکته‌ام این است:

تبدیل مبانی ایدئولوژیک به ساختار نهادی، برای امروز جمهوری اسلامی، آینده انقلاب و فراهم‌کردن زمینه اصلاحات اساسی، به مقداری خویشتن‌داری ما نیاز دارد.

خویشتن‌داری یعنی خفه‌شدن نیست. کوتاه‌آمدن از حق نیست. پخمه‌بودن نیست. دور از جانتان، گوسفندوار زندگی‌کردن هم نیست.

خویشتن‌داری یعنی درک چارچوبی و ساختاریِ اینکه چگونه باید آن ظرف ایدئولوژیک را به بستر نهادی تبدیل کنیم؛ بستری که در آن بسیار عقب هستیم.

همه کمک کنیم این بستر نهادی را به‌عنوان یک نوآوری، حرف تازه و ساختار جدید برای انقلاب بسازیم؛ تا انقلاب بتواند سال‌ها از این سفره نان بخورد.

خانه‌های گفت‌وگو و حدود نوآوری نهادی

سؤال مخاطب: فکر می‌کنم قانون، بستر این کار را کاملاً مشخص کرده است. ممکن است در فرمایشات شما نشنیده باشم، برای همین با احتیاط می‌گویم. در کشور قانونی با عنوان تشکیل خانه گفت‌وگو داریم. از آن مطلع هستید؟

آن قانون سال‌ها پیش و با فکر نوشته شده است. من هم بر همان مبانی نظری نوشتم که **خیابان پشتوانه تعقل‌ورزی است؛ خیابان تاکتیک است، نه استراتژی** .هر دو هم در جای خود درست‌اند.

اگر خانه‌های گفت‌وگو شکل بگیرند ـ که اصلاً برایم روشن نیست چرا شکل نمی‌گیرند ـ بستر بسیاری از مطالبی که فرمودید، در قالب قانونی منطقی فراهم می‌شود. شایسته ماست که مسائلی را که به ذهنمان می‌رسد، با ادب و آداب نقد در همان خانه‌های گفت‌وگو مطرح کنیم. این می‌تواند ثمره‌ای ماندگار برای تمدن نوین ما باشد.

پاسخ استاد: نکته‌ای که باید لحاظ کنیم این است که **نوآوری‌های نهادی در لایه دوم نباید با رویکردهای تکنیکی، چارچوب‌های ایدئولوژیک ما را محدود کنند.**

مثلاً مسئله‌ای با عنوان تعیین جایگاه‌هایی برای اعتراض مطرح بود. این از نظر سیاسی پذیرفتنی نیست. نمی‌توانیم بگوییم در فلان شهر سه نقطه وجود دارد و هر کسی می‌خواهد اعتراض یا تجمع کند، باید به همان سه نقطه برود. این معنا ندارد.

همه عرصه اجتماعی، مساجد و بست‌ها مطرح‌اند. در تاریخ ایرانیان مسلمان، به‌ویژه ایرانیان شیعه، سنتی به نام **بست‌نشینی** داشته‌ایم. کسی که می‌خواست به حاکم، ظلم یا مسئله‌ای اعتراض کند، به حرم یکی از اهل‌بیت یا بزرگان می‌رفت و بست می‌نشست.

مشروطه را به یاد دارید: مهاجرت صغری چیست؟ بست‌نشینی علما در حرم حضرت عبدالعظیم. مهاجرت کبری چیست؟ بست‌نشینی علما در حرم حضرت معصومه در قم.

نمی‌توانم بگویم مجلس قانونی تصویب کرده که فقط در فرهنگ‌سراها، خانه‌های فلان یا مناطق تعیین‌شده اعتراض کنیم. این مطلقاً پذیرفته نیست.

نوآوری نهادی و قالب تکنیکی به شرطی پذیرفتنی است که ایدئولوژی را قید نزند .ایدئولوژی می‌گوید همه خیابان عرصه گفت‌وگوست.

می‌توانی بگویی هر کسی خواست تجمع برگزار کند، پیش از آن در سامانه‌ای اطلاع‌رسانی کند، جلوی ترافیک را نگیرد و چنین‌وچنان نکند. اما محدودکردن تجمع به چند مکان مشخص، پذیرفتنی نیست.

تکنیک انتخاباتی نباید مشارکت سیاسی را محدود کند

یادتان هست مثالی درباره ریاست‌جمهوری زدیم؟ گفتیم اگر بگویند فقط کسانی می‌توانند رئیس‌جمهور شوند که سابقه معاونت وزیر، وزارت یا بالاتر داشته باشند، چه اتفاقی می‌افتد؟

این یعنی کسی که اصلاح‌طلب‌ها و اصول‌گراها تا امروز او را به حاکمیت راه نداده‌اند، از این به بعد هم امکان ورود به حاکمیت ندارد .**حاکمیت قفل می‌شود.**

مثل این است که بگویند شرط استخدام، داشتن سابقه کار است. سابقه کار چگونه به دست می‌آید؟ باید جایی استخدام شده باشی. این که دور است.

پس مثلاً در شرایط نامزدی ریاست‌جمهوری می‌گذاریم اعضای شورای مرکزی احزابی که بیش از هزار عضو دارند هم بتوانند نامزد شوند. هر کسی توانسته در این کشور حزبی با بیش از هزار عضو شکل بدهد، حتی اگر حزبش به قدرت نرسیده باشد، بتواند نامزد ریاست‌جمهوری شود.

یا کسانی که بتوانند رأی ۱جدین شرایط را بیاورند. مثلاً ۵۰ میلیون نفر اجازه شرکت در انتخابات دارند؛ اگر کسی توانست ۶۰۰ هزار امضای الکترونیک جمع کند، او را به‌عنوان نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری به رسمیت بشناسیم.

این‌ها همان جاهایی است که می‌گوییم **اصل آزادی مشارکت سیاسی نباید به‌واسطه تکنیک‌های انتخاباتی محدود شود.**

شورای نگهبان یا مجلس حق ندارند قانونی تصویب کنند که ایدئولوژی را قید بزنند .**تکنیک و نهاد، بستر اجرای صحیح ایدئولوژی‌اند، نه بستر محدودکردن آن.**

این نکته مهمی است که باید به آن دقت کنیم؛ در عین توجه به ظرفیت‌های قانونی موجود که مخاطب محترم یادآوری کرد.

ضرورت تحقیق و پرسش درباره مفاهیم

مخاطب: چیزی که خودم به تجربه یاد گرفته‌ام و شاید به کار بیاید، این است که ما بچه‌مسلمان‌ها باید حتی اگر در سطح علمی پایین‌تری هستیم، اهل تحقیق باشیم.

خطابم به شما نیست؛ به لیبرال‌هایی است که با طرح بحث تخصص می‌خواهند مردم را خوار و کوچک کنند. ما نباید بترسیم. در کنار شما حرکت می‌کنیم و از شما یاد می‌گیریم، اما **همه باید محقق باشیم.**

درباره موضوعاتی که مطرح می‌کنید می‌توانیم تحقیق کنیم تا سطحمان روزبه‌روز بالاتر برود. از کسی جز خدا نمی‌ترسیم و ایمان داریم که به افق و تمدن اسلامی موردنظر رهبری می‌رسیم؛ در این راه از جان و مالمان هم می‌گذریم.

در بحث‌هایی که در اهواز داشتید، فکر می‌کنم در ادامه همین موضوع، تناقض‌هایی برایم پیش آمد که می‌خواهم مطرح کنم.

مفاهیمی مانند **ایدئولوژی و کنشگری سیاسی** را به کار بردید و من درباره آن‌ها مطالعه کردم. در آثار شهید مطهری هم دیدم که همین مباحث را دنبال می‌کند. ایدئولوژی و این بحث‌ها مربوط به دهه ۶۰ است.

هر دو مفهوم، در ادبیات سیاسی واجد معانی خشن و تندی‌اند؛ هم ایدئولوژی که در طول تاریخ، در عرصه عملی و نظری بحث‌هایی داشته است و هم کنشگری.

استاد: ایدئولوژی مفهومی خشن و تند است؟

مخاطب: عرضم این است که چنین باری دارد. رشته من علوم سیاسی است و درباره مفهوم ایدئولوژی مطالعه کرده‌ام. تعاریف مختلفی وجود دارد. اگر به نظریه‌های لیبرال‌ها و مارکسیست‌ها برگردیم، لیبرال‌ها برای توصیف اندیشه مارکسیست‌ها از آن استفاده کرده‌اند؛ ایدئولوژی در تعریف آن‌ها، به یک‌سری بایدها و نبایدها اشاره داشته است.

معنای ایدئولوژی در این بحث

پاسخ استاد: وقتی ایدئولوژی می‌گویم، منظورم **برنامه عمل سیاسی و اجتماعی** است. جان بشلر در کتاب ایدئولوژی چیست، ۲۴ تعریف برای ایدئولوژی شمرده است. شما که رشته‌تان علوم سیاسی است، این را بهتر از من می‌دانید.

اما من در این بحث، **ایدئولوژی را به معنای برنامه عمل سیاسی و اجتماعی‌ای به کار می‌برم که یک مکتب ارائه می‌دهد**؛ همین.

مخاطب: ایرادی اینجا وجود دارد. وقتی مفاهیمی را به کار می‌بریم، علاوه بر تعریفی که خودمان ارائه می‌دهیم و محترم است، باید به تعریف آن‌ها در فضای دانشگاهی و میان عموم مردم هم توجه کنیم.

استاد: ایدئولوژی دقیقاً به همین معنا هم به کار می‌رود.

مخاطب: درباره کنشگری هم مطالعه کردم. پیش از این گفت‌وگو و بعد از صحبتی که آن روز داشتیم، بررسی کردم. کنشگری هم بار منفی و سلبی دارد. درباره کنشگری در نگاه هانا آرنت، که نگاه مدنی دارد، و نوشته‌های دیگران مطالعه کردم؛ سه نوع نگاه وجود داشته است.

استاد: درباره کلمه اکتیویسم صحبت می‌کنید؟ دورت بگردم، کلماتی را می‌گویید و برش می‌زنید و می‌دوزید که واقعاً این‌گونه نیست. چه کسی گفته کنشگری بار منفی دارد؟

مخاطب: می‌توانید در طول تاریخ مثالی بزنید که کنشگری به حرکتی ساختارشکنانه تبدیل نشده باشد؟

هفت‌تپه؛ نمونه کنشگری درون ساختار

پاسخ استاد :**کنشگری هم‌استانی‌های خودتان، چهار سال پیش.**

از زمانی که با جمعی از استادان هیئت علمی اقتصاد و حسابداری گفت‌وگو کردیم و گزارشی درباره فساد واگذاری شرکت هفت‌تپه تهیه کردیم، تا زمانی که شیخ محسن ریسپانسنج، بدنه دانشجویی و طلبه‌ها با کارگران فعال هفت‌تپه، محمد خلیفه و دیگران همراه شدند.

دو سال در خیابان‌های شوش، **بدون شکستن شیشه، بدون فحش‌دادن و با حفظ ساختارهای نظام** تلاش کردند. با یک تلاش پنج‌ساله و کنشگری میدانی، کارخانه نیشکر هفت‌تپه به بیت‌المال برگشت.

رهبر شهید انقلاب در دیداری عمومی از این رفتار تجلیل کردند و گفتند اگر حضور طلبه‌ها، دانشجویان و بدنه جوان فعال نبود، هفت‌تپه به بیت‌المال برنمی‌گشت. آفرین جوانان عزیزم.

آخرین مثال کنشگری سالم، چهار سال پیش در استان خودت بوده است، تاج سرم.

مخاطب: شهید مطهری از مقتضیات زمان صحبت می‌کند و حتی بحث را تا نسبیت اجتهاد توسعه می‌دهد.

استاد: ارتباط این حرف را با بحثم متوجه نمی‌شوم.

مخاطب: ارتباطش این است که یک جا شما با توجه به علم و سوادتان تعریفی از مفاهیم ارائه می‌دهید، اما جای دیگر باید آن‌ها را در فضای دانشگاهی، عمومی و حتی امنیتی و سیاسی کشور تطبیق بدهیم.

استاد: دو دقیقه پیش تطبیق دادم یا ندادم؟ شما پرسیدید آیا نمونه‌ای وجود دارد و من هم نمونه‌ای از کنشگری را مثال زدم که آقای خامنه‌ای از آن تجلیل کرده‌اند.

مخاطب: بحث من این است که این کلمات بار منفی دارند. بهتر است به جای کنشگری بگوییم مطالبه‌گری.

اختلاف بر سر واژه‌ها و پیامدهای عمومی آن‌ها

استاد: منطقی را دعوی الفاظ نیست. می‌خواهید بگویید عنب، اُزوم یا انگور.

مخاطب: این مسئله مهم است.

استاد: اجازه بدهید بحث فنی ترمینولوژی و کلمات تخصصی رشته را در جای خودش انجام بدهیم. تعداد قابل‌توجهی از حاضران، نه آن ۲۴ تعریف ایدئولوژی را می‌شناسند و نه آن دعوایی را که لیبرال‌های کلاسیک و معاصر با جریان‌های چپ برای لکه‌دارکردن کلمه اکتیویسم داشته‌اند.

ممکن است شما تعبیر مطالبه‌گری را مناسب‌تر بدانید. بارها برایم پیش آمده که تعبیر **دموکراسی اسلامی** را از زبان امام خمینی به کار برده‌ام. همان امامی که در مقطعی گفته است جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم و نه

یک کلمه بیش، چهار ماه بعد تعبیر دموکراسی اسلامی را به کار برده است. آقای مطهری هم این تعبیر را به کار برده است.

می‌گویم این تعبیر هم پذیرفته است و آن تعبیر هم. اما کسی بنا بر سلیقه‌اش می‌گوید اصلاً دموکراسی اسلامی نگو؛ فقط بگو مردم‌سالاری دینی. باشد؛ من با شما جنگ ندارم. عنب، اُزوم، انگور.

سلیقه‌های ما یک بحث است و بحث فنی، بحث دیگری .درباره ترمینولوژی ادبیات علوم سیاسی، که شما بیش از من می‌دانید و من هم کمی می‌دانم، می‌توانیم بیرون از جلسه گفت‌وگو کنیم. اما بپذیرید جلسه‌ای که موضوعش گفت‌وگوی خیابان و مسئولان است، محل چنین بحث تخصصی‌ای نیست.

مخاطب: بحث من صرفاً ترمینولوژی نیست؛ **پیامدهای این انتخاب‌هاست**.

وقتی از میان ۲۴ تعریف ایدئولوژی، متناسب با فکر و اهدافتان تعریفی را انتخاب می‌کنید، کسی که از بیرون نگاه می‌کند، برداشت خودش را از شما خواهد داشت. شما می‌گویید منظور من این معناست، اما در حوزه عمومی دیگر نمی‌توانیم مسئله را این‌طور جمع کنیم.

وقتی در فضای عمومی می‌گویید ایدئولوژی، درست یا غلط، مردم گارد می‌گیرند و می‌پرسند ایدئولوژی چیست. تسلط رسانه‌های غربی، بار منفی‌ای به این واژه داده است، ولو اینکه تعریف شما چیز دیگری باشد.

وقتی می‌گویید کنشگری، برای مسئولان نظام که دغدغه دارند، یا همین کسانی که از شما یاد می‌گیرند، این کلمه بار منفی همراه دارد؛ درحالی‌که می‌خواهیم درون ساختار حرکت کنیم.

برای همین از مقتضیات زمان حرف زدم. باید با رعایت این مسائل، مفاهیمی را دنبال کنیم که به هدف اصلی‌مان کمک کنند :**تقویت پایه‌های نظام و بازگشت به اندیشه‌های امام خمینی، حضرت آقا و شهید مطهری**.

من این ضعف را می‌بینم. بحثم پیامدهای منفی‌ای است که ممکن است برای منِ کنشگر ایجاد شود. شما باید وسایل و ابزارهایی بدهید که بتوانم کنشگری کنم.

پیشنهادم این است که به جای ایدئولوژی بگوییم **گفتمان انقلاب اسلامی** و به جای کنشگری بگوییم **مطالبه‌گری** .به نظرم این‌ها با همان اهدافی که دنبال می‌کنید سازگارتر است.

خود من به‌شدت شما را قبول دارم. حضرت پیامبر می‌گوید در آخرالزمان یکی از ایرادهای مردم این است که پشت سر روحانیت حرکت نمی‌کنند. ما شما را رها نخواهیم کرد.

استاد: این بحث را بعداً ادامه بدهیم.

مرز تندروی و نقد خطای مسئولان

سؤال مخاطب: در چند دهه اول، خیلی وقت‌ها وقتی مسئولان اشتباهی می‌کردند، برای اینکه آن اشتباه به نظام نسبت داده نشود، آن را می‌پوشاندند؛ یا حمایت می‌کردند یا مخفی می‌کردند و ماجرا تمام می‌شد.

الان بسیاری از مسئولان واقعاً اشتباه می‌کنند. مثلاً مرکز آمار به‌تازگی تورم را ۷۰ اعلام کرده است، اما می‌بینید بسیاری از شرکت‌های دارویی، معدنی و نفتی، چند ده و حتی بعضی چند هزار درصد سود می‌برند. این سیاست اشتباه است.

برای بحث تندروی باید حدی تعیین کرد .**تندروی دقیقاً به چه معناست؟** اگر مثلاً کسی دزدی کند، به.

استاد: در یکی از پیام‌ها پرسیده شده بود: داعش هم ایدئولوژی داشت؛ آیا هر ایدئولوژی صحیح است؟

نه؛ مگر هر اعتقادی صحیح است؟

نوشته‌اند ایدئولوژی شما هم قطعاً قابل نقد است .**خدا هم قابل نقد است، چه رسد به ایدئولوژی ما** .پرسیده‌اند قبول دارید یا نه؟ باید نادان باشم که قبول نداشته باشم. احساس کردم این‌ها آن‌قدر بدیهی است که نیازی به پاسخ ندارد.

حق اعتراض برای همه نگاه‌ها

مخاطب: من در جمع دوستانی هستم که هم با تجمعات مخالف‌اند و هم به مجموعه نظام و سیاست‌های آن اعتراض دارند.

اشکال اساسی من به دوستانی مثل شما این است که در جایگاه دوستان انقلابی می‌نشینید و اظهارنظر می‌کنید؛ اما آن جمع خاموش چه می‌شود؟

اگر کل تهران را در نظر بگیریم، شاید هر شب بیش از صد هزار نفر در تجمعات نباشند، درحالی‌که ۱۵ میلیون نفر در تهران زندگی می‌کنند و صدایشان شنیده نمی‌شود و به هر دلیلی خاموش‌اند.

چیزی که در میان دوستان خودم می‌بینم این است که این نگاه تند و انقلابی، نه‌تنها به حل مشکلات و معضلات کشور کمک نمی‌کند، بلکه **دوقطبی شدیدی ایجاد می‌کند**.

متأسفانه کسانی که الان تریبون در اختیار دارند، در فضایی که برایشان فراهم شده، به هر مقام مسئول و غیرمسئولی جسارت و اهانت می‌کنند. در مقابل حکومت اسلامی که هم از لحاظ شرعی و هم از لحاظ قانونی مجوز اجرای سیاست‌ها را دارد، چنین رفتاری می‌کنند.

عملاً دیگر نه حکومتی قابل تعریف است و نه مسئولی؛ چون طبق فرمایش شما، هر کسی می‌تواند سرخود به خیابان بیاید، جایی تجمع کند و پلاکاردی بالا بگیرد. سیاست، کف‌خیابانی شده و کف خیابان تعیین‌کننده شده است.

استاد :**آزادی تجمعات در متن قانون اساسی هست یا نه؟**

مخاطب: الان خودتان فرمودید که این امکان برای بعضی‌ها هست و برای بعضی‌ها نیست.

استاد: گفتم باید برای همه باشد.

مخاطب: کسانی که به هر دلیلی نسبت به مواضع مخالفت دارند، این امکان را ندارند.

استاد: این بد است که نمی‌شود .**ما طرفدار این هستیم که بشود.**

مخاطب: متأسفانه سیاست‌هایی که اجرا می‌شود، حالت یؤمنون ببعض و یکفرون ببعض پیدا کرده است.

استاد: عرضم را بشنوید. کاری ندارم وزارت کشور الان چه می‌کند. می‌گویم آقای وزارت کشور، طبق قانون اساسی و ایدئولوژی سیاسی‌ای که ما قبول داریم، همان که در سند مواضع حزب جمهوری نوشته شده و خامنه‌ای، بهشتی و باهنر نوشته‌اند، موظفی **امکان اعتراض اجتماعی بدون حمل سلاح، تخریب‌گری و وندالیسم را برای همه نگاه‌ها فراهم کنی.**

مخاطب: کجا این فضا را ایجاد کرده‌اید؟

استاد: مگر من رئیس‌جمهور، وزیر کشور یا رئیس شورای عالی امنیت ملی هستم؟ **من به‌عنوان نیروی سیاسی، ایده‌ام را بیان می‌کنم.**

احیای آزادی‌های سیاسی و تجربه آغاز انقلاب

ایده من تا تابستان سال ۶۰ در این کشور اجرا می‌شد؛ همان ایده حزب جمهوری. احزاب مخالف در مدارس شاخه دانش‌آموزی داشتند. در خیابان انتشارات، دکه و میتینگ داشتند و حرف می‌زدند.

از سال ۶۰، عده‌ای از این آزادی سوءاستفاده کردند؛ سازمان مجاهدین سلاح کشید و آن کارها را کرد. عده‌ای هم از آن طرف بام افتادند و آزادی‌های مشروع را هم بستند.

ما طرفدار احیای هر دو هستیم .اشکال این حرف چیست؟ این چیزی است که مردم ایران به آن رأی داده‌اند؛ آزادکردن صدا برای همه. کجا گفتیم فقط همین کسانی که الان در خیابان‌اند باید حق حرف‌زدن داشته باشند؟

خواهش دیگری هم از همه کسانی دارم که در فضای اجتماعی زندگی می‌کنیم. مولوی می‌گوید:

یا مکن با پیلبانان دوستی
یا بنا کن خانه‌ای در خورد پیل

هیچ‌کدام حق نداریم امر اجتماعی را مثل فیل در تاریکی مولانا ببینیم. چیزی که می‌تواند چراغ فهم امر اجتماعی باشد، **عدد، آمار و کلان‌داده‌ها** است.

کار من کلان‌داده، عدد و آمار است. منظورم از عددبازی، فریب با اعداد نیست؛ یعنی عدد را می‌شناسم. این فخر من نیست؛ شغل من است و وظیفه دارم آن را بلد باشم.

تفاوت حضور هرشب با تجربه مشارکت در یک بازه

وقتی همه پیمایش‌های داخلی و بین‌المللی، منتقد و موافق، نشان می‌دهند که در **بازه ۴۰ روز اول جنگ، ۵۵ درصد ایرانیان دست‌کم یک بار حضور در تجمعات را تجربه کرده‌اند**، یعنی به‌عنوان موافق آمده‌اند و شرکت کرده‌اند. این را پیمایش نشان می‌دهد.

معلوم است که در یک شب خاص، نیمی از جمعیت تهران آنجا نیست. جمعیت تهران هم، می‌دانید، شب حدود ۹ میلیون و روز حدود ۱۲ میلیون نفر است. نمی‌دانم عدد ۱۵ میلیون را از کجا آورده‌اید. اصلاً فرض کنیم ۱۰ میلیون؛ معلوم است که در یک شب، پنج میلیون نفر در تجمع نیستند.

تهران هم ایران نیست؛ ایران، ایران است .میانگین ملی یعنی شهر و روستا و مناطق مختلف. شهری مذهبی مثل میبد و شهری که در مقایسه با آن کمتر مذهبی است، مثل رشت، همه در این میانگین قرار می‌گیرند.

در میانگین ملی، حدود ۵۵ درصد ایرانیان دست‌کم یک بار در تجمع حضور داشته‌اند. در همان بازه، پیمایش‌ها نشان می‌دهند که حدود **۷۵ تا ۷۷ درصد مردم، حتی اگر خودشان حضور پیدا نکرده باشند، حامی ادامه تجمعات‌اند.**

آیا این‌ها الزاماً طرفدار آقای جلیلی‌اند؟ نه. ممکن است به آقای پزشکی رأی داده باشند، اما طرفدار تجمعات باشند. آیا خودشان در تجمع آمده‌اند؟ نه.

یک‌سوم کسانی که در آخرین انتخابات رأی نداده‌اند هم با ادامه تجمعات موافق‌اند. می‌دانید بیش از نیمی از مردم رأی ندادند؛ مشارکت ۴۸ درصد بود. یک‌سوم آن ۵۲ درصد با ادامه تجمعات موافق‌اند.

از میان رأی‌دهندگان هم تقریباً ۹۵، ۹۶ درصد با ادامه تجمعات موافق بودند؛ چه به آقای جلیلی رأی داده باشند و چه به آقای پزشکی.

عرضم این است که وقتی وارد تحلیل اجتماعی می‌شویم، نه‌فقط در این مسئله، بلکه در هر مسئله دیگری، در کنار تجربه شخصی که به ادراک ما کمک می‌کند، **برای صدور حکم کلی باید از کلان‌داده‌ها و آمارهای برآیندی معتبر استفاده کنیم.**

مثلاً بانک مرکزی تورم را ۲ ۷۹ اعلام می‌کند و مرکز آمار ۶۳ می‌گوید. بالاخره ۴۰ نیست. بین ۶۳ و ۷۲ هم ۶۸، ۷دهه. می‌فهمیم تورم بین ۶۵ تا ۷دهه است؛ نه ۴۰ و نه ۹۰.

کلان‌داده به همه ما درک اجتماعی می‌دهد و بعد راحت‌تر می‌توانیم با یکدیگر گفت‌وگو کنیم.

راستش بعضی تعبیرهای شما، مثل افراط، جداسازی و فقط خودحق‌پنداری را هم نمی‌فهمم؛ نمی‌دانم از کجای حرف من چنین برداشتی کرده‌اید.

نقد مخاطب به نمایندگی از مردم و کاهش جمعیت

مخاطب: دوستانی که من میان آن‌ها هستم، عاشق ایران‌اند، اما کاملاً با سیاست‌های حکومت و دولت مخالف‌اند. این جمع هم کم نیست.

ای‌کاش فضایی فراهم می‌شد که هم امثال شما و دیگر کسانی که دانش دارند و هم **معترضان خاموشی که تریبونی در اختیارشان قرار نگرفته است**، بتوانند حرف بزنند؛ مانند گذشته.

رشته خود من الکترونیک است و سال‌ها در حوزه تحلیل داده هم درگیر بوده‌ام؛ با این موضوعاتی که می‌فرمایید بی‌ارتباط نیستم.

در مشاهدات میدانی خودم، در یکی از نقاطی که وارد شدم و فکر می‌کنم از پرجمعیت‌ترین نقاط تهران باشد، بیش از مثلاً ۱۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر ندیدم. مشخصاً میدان شهدا را می‌گویم که از محل‌های پرتجمع است. اگر میانگین بگیرید، شاید بیش از ۱۵۰۰ نفر نبینید.

به نقاط دیگری هم کم‌وبیش رفته‌ام و چنین بازخوردی ندیده‌ام. برای همین عرض می‌کنم شاید کل جمعیتی که شب‌ها می‌بینیم، بیش از صد هزار نفر نباشد. اگر نظر یا آمار دیگری دارید، بفرمایید.

استاد :**من درباره ۴۰ روز اول جنگ صحبت کردم.**

مخاطب: آنجا بحث ایران بود. برای ایران هر کسی می‌گوید جانم را می‌دهم؛ ایران مادر من است.

وقتی این حضور را ایدئولوژیک می‌کنید و خودتان را در این جایگاه و تریبون، سخنگو و بیان‌کننده نظر مردم می‌دانید، تناقض و دوقطبی ایجاد می‌شود.

این کاهش روزبه‌روز جمعیت هم، بخشی‌اش نتیجه همین برخوردها و اتفاقاتی است که در تریبون‌ها رخ می‌دهد. آیا این را تأیید می‌کنید؟

استاد: راستش این را نفهمیدم. شاید لازم باشد بعداً بیشتر درباره‌اش گفت‌وگو کنیم.

کیفیت رفتار امروز و امکان نهادسازی فردا

نکته آخرم، یادآوری همان چیزی است که امروز عرض کردم :**کیفیت رفتار ما در میدان، چه موافق باشیم و چه مخالف، می‌تواند به تقویت بستر نهادی اعتراض و گفت‌وگوی حاکمیت و مردم کمک کند**؛ بستری برای اجرای آن ایدئولوژی اسلامی، عقلی و سیاسی.

ما امروز می‌توانیم **جهشی نهادی ایجاد کنیم و ساختارهای بهتری بسازیم** .حوصله کنیم و بگذاریم این ساختارها آرام‌آرام ساخته شوند. با عجله‌های خودمان کار را خراب نکنیم.